

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

عرض کردیم که محقق خوئی در جریان استصحاب در احکام کلی شرعی، معتقد شدند که بین استصحاب وجودی بقاء مجعول و استصحاب عدمی عدم جعل، معارضه ای داریم و بقاء مجعول معارض با عدم جعل است. چرا؟ به خاطر این که وقتی در جعل، شک می کنیم اصل، عدم آن جعل، برای مقدار زائد است. متیقن آن وجود دارد. لذا استصحاب در آن عدم زائد صورت می گیرد. حالا ضمن آن بحث هایی که جلسه ی قبل انجام دادیم قول دادیم که توضیحی در مورد عدم ازلی اضافه کنیم تا بحث معاطاة از آن بحث قبلی جدا شود.

ایضاحی در باب عدم ازلی:

مثال استصحاب عدمی این بود که یک ماء قلیلی داریم که نجس شده است. در بقاء نجاستش شک می کنیم. بقاء نجاست را استصحاب می کنیم و می گویم این ماء نجس بود، الان که کثیر شده است شک در بقاء نجاست می کنیم فلذا استصحاب می کنیم. خوب دقت کنید. این جا هم ارکان استصحاب

کامل است. در قضیه ی متیقنه، این ماء، موضوع است. نجاست، محمول است. قلت، حالت است. بعد که تتمیم اتفاق می افتد و ماء، کرّ می شود، در قضیه ی مشکوکه، این ماء، موضوع می شود. کثرت، حالت می شود و نجاست محمول می شود. موضوع در قضیه ی متیقنه و مشکوکه یکی است و قلت و کثرت از حالات می شوند و استصحاب درست می شود. این جا موضوع، معروض مستصحب است و ما کاملاً با محقق خوئی همراه هستیم و همه ی ارکان استصحاب کامل است و ما هم مشکلی نداریم.

ایشان در استصحاب عدمی این طوری گفتند که شک ما در جعل است. شک ما این طوری است که در صدر اسلام این ماء بوده ولی نجاستی برای آن جعل نشده بود. حالا نمی دانم که بعداً چه چیزی جعل شده است. ایشان می گوید وقتی نمی دانم چه چیزی جعل شده است شکم بین اقل و اکثر است. اقل آن این است که برای این ماء به قید قلت، نجاست جعل شده باشد. اکثر آن این است که برای این ماء به قید کثرت، نجاست جعل شده باشد. حالا آن اشکال را - که می گفتیم قلت و کثرت اگر حالت هستند اقل و اکثر تصویر نمی شود - فعلاً کاری نداریم. پس به تعبیر ایشان می گوییم قبلاً در صدر اسلام این ماء نجس نبود. حالا چه مقدار نجاست آن متیقن است؟ به قید قلت، متیقن است. زائد بر قلت - یعنی وقتی کثیر شده است - چه می شود؟ می گوییم اصل، عدم آن است. قبلاً نبوده است الان هم نیست. قبلاً نبوده است چطوری است؟ یعنی می توانیم بگوییم این ماء در صدر اسلام نجس نبوده است و لذا مشکلی نداریم و الان هم استصحاب عدم جعل نجاست می کنیم. ارکان استصحاب هم در قضیه ی متیقنه و مشکوکه تمام است.

اما اگر بخواهم در مورد معاطاة بحث کنم، مساله این است که معاطاة با بحث نجاست فرق دارد. در معاطاة فرض بر این است که این مساله، عقلائی است و از همان ابتدای ابتداء، جعل ملکیت در معاطاة بوده است. وقتی جعل ملکیت در معاطاة بوده است، راه این که اقل و اکثر را درست کنم - و بگویم این شیء در یک زمانی، جعل ملکیت برای آن صورت نگرفته است - با مشکل مواجه می شود. در مساله ی نجاست ماء متمم، مائی دارم ولی هنوز اسلام نیامده است که جعل نجاست کند یا آمده ولی هنوز - بنابر این که آن سیزده سال اول، حکمی جعل نشده باشد و فقط "قولو لا إله إلا الله تفلحوا" بوده است - احکام جعل نشده اند. می توانیم بگوییم که در صدر اسلام جعل نجاست نشده بود. در قلت و کثرت، در نجاست، یک مساله ی شرعی ای داریم که وضعیتش روشن است.

اما در معاطاة فرض بر این است که قائل هستیم که از همان اول، چنین جعل عقلائی ای وجود داشته است. اصلا حیات اجتماعی بشر این طوری بوده است. این جا درست کردن حالت سابقه مشکل دارد. یک بحثی در علم اصول هست که از آخوند هم خیلی مرتب شروع شده است. این مشکل را آخوند در جایی از کفایة مطرح کرده و این کار ایشان هم منشاء اشکالاتی شده است. در چند جا من جمله در خود استصحاب این بحث مطرح است که ما هم در معاطاة پیاده اش می کنیم. این اقل و اکثر را ببینید. یعنی این که من بگویم این اکثر، قبلا نبوده و الان هم نیست. آقای آخوند این بحث را در دو جا از کفایة مطرح کرده است. یک جا ذیل بحث عام و خاص این بحث مطرح شده و یک جا هم در مساله ی استصحاب مطرح شده است.

بیانات مرحوم آخوند در باب استصحاب عدم ازلی در مثال مرأه ی قرشیه:

ذیل بحث عام و خاص، مساله این است که اگر من خواستم به اصالة العموم تمسک کنم منتهی شک کردم. یک عام و یک خاص دارم، شک کردم که این مصداق، فرد عام است و یا فرد خاص است؟ آیا می توانم تکلیف بعضی از مصادیق را با اصل روشن کنم؟ مثال خیلی خوبی که آخوند زده است این است که اگر من یک عامی داشته باشم که "کل مرأه تری الدم إلی خمسین" هر مرأه ای دم حیض را تا پنجاه سالگی می بیند. روایت داریم. بعد استثنائی این جا در مورد مرأه ی قرشیه وجود دارد که می گوید رویت دم مرأه ی قرشیه إلی الستین است. حالا قانون این است که "کل مرأه تری الحمرة إلی الخمسین" استثناءش "إلا المرأه القرشیه" است که حکمش "تری الحمرة إلی الستین" است. پس یک عام دارم که "کل مرأه" است و حکمش هم رویت دم حیض تا خمسین است و یک استثناء دارد که مرأه ی قرشیه است. حالا شک می کنم که هند، قرشیه است یا نیست؟ اگر قرشیه است که مشمول قانون رویت الحمرة إلی الستین می شود و اگر نباشد مشمول عام - یعنی رویت الحمرة إلی الخمسین - می شود. سؤال این است که آیا می شود از اصل استفاده کنیم یا نه؟ آن جا آقای آخوند یک بحثی کرده است و گفته که بله! می شود از اصل استفاده کرد. از کدام اصل می شود استفاده کرد؟ ایشان گفته است که من می توانم یک حالت سابقه ای و یک قضیه ی متیقنه ای برای شما درست کنم و بعد هم یک قضیه ی مشکوکة برای شما درست می کنم و استصحاب را در آن پیاده می کنم. درست شدن حالت سابقه برای این مرأه چطوری است؟ ایشان می گوید از طریق عدم ازلی است. من می گویم

این مرأه قبلا قرشیه نبوده است. الان هم شک می کنم که قرشیه است یا نیست؟ استصحاب عدم قرشیت می کنم.

بیان یک اشکال مبنی بر عدم حالت سابقه در مثال مذکور:

إن قلت که این مرأه حالت سابقه ندارد! معنا ندارد که مرأه باشد و قرشیه نباشد! شما باید بگویید که این مرأه هست و بعد بگویید که قرشیه نیست. اگر بخواهیم فنی بگوییم قضیه معدوله است. عدم باید نعتی باشد. این مرأه باید باشد و قرشیه نبودن، ناعت و وصف او باشد. یعنی بگوییم که این مرأه هست ولی قرشیه نیست. از باب موجهه ی معدوله شما باید یک مرأه ای به من نشان بدهید که قرشیه نباشد. خب چنین چیزی که نداریم. اگر یک حالتی داشتید که این مرأه باشد و قرشیه نباشد بعد الان شک کنید که این عدم قرشیت بقاء دارد، آن موقع می توانید استصحاب کنید. پس اشکال این است که قضیه ی متیقنه ندارید. قضیه ی متیقنه وقتی درست است که شما یک زمانی داشته باشید که مرأه ای باشد و وصفی به نام قرشیه نبودن داشته باشد و بعد که شک می کنید استصحاب کنید و بگویید کماکان این مرأه قرشیه نیست.

پاسخ به اشکال فوق (صحت حالت سابقه از باب عدم ازلی):

آن چه که دارید سالبه ی به انتفاء موضوع است. می توانید بگویید که یک زمانی داشتیم که این مرأه نبوده است و قرشیه هم نبوده است. زمانی داشتیم که این هند اصلا به دنیا نیامده بود و وجود نداشت و طبعاً قرشیه هم نبود. درست است که می توانیم حالت سابقه برای قرشیه نبودن درست کنیم اما این حالت سابقه، از باب سلب تحصیلی است. چرا سلب تحصیلی درست است؟ چون سالبه به انتفاء موضوع است. صدق می کند که بگویم صد سال پیش این مرأه، قرشیه نبوده است منتهی از این باب که اصلا وجود نداشته است که بخواهد قرشیه باشد. پس حالت سابقه را با سلب تحصیلی درست می کنیم. از این به عدم ازلی - عدم در ازل - تعبیر می کنیم. در ازل، نبوده است و قرشی هم نبوده است. حالت لاحق اش چه چیزی است؟ حالا هست و می خواهیم بگویم که قرشیه نیست. پس قضیه ی متیقنه ی من سلب تحصیلی است و قضیه ی مشکوکه ی من ایجاب عدولی است. محقق خوئی هم همین تعابیر را خیلی قشنگ به کار می برد. حالت سابقه، عدم محمولی است و حالت لاحق، عدم نعتی است. عدم محمولی یعنی سلب تحصیلی، یعنی وقتی که عدم، محمول است. عدم نعتی یعنی موجهه ی معدوله که در آن عدم، ناعت و وصف یک واقعیتی است. حالت سابقه ی من این است که این عدم، محمول واقع شده است و سلب، سلب تحصیلی است. حالت لاحق این است که این زن الان هست ولی قرشیه نیست.

آن موقع اگر کسی به این قائل شد که سلب تحصیلی و ایجاب عدولی، عرفا یک قضیه هستند، آن موقع وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه، درست است و نقض صادق است فلذا استصحاب جاری است. قطعاً باید در جریان استصحاب، نقض صادق باشد و باید نقض را احراز کنیم و صدق نقض هم شکل نمی گیرد إلا وقتی که موضوع واحد باشد یا به تعبیر آخوند قضیه ی متیقنه و مشکوکه، یکی باشند. این جا قضیه ی متیقنه، سلب تحصیلی است و قضیه ی مشکوکه، ایجاب عدولی است. اگر گفتم عرفا این ها متحد هستند، مساله حل می شود. آخوند می گوید این هیچ اشکالی ندارد و ما می توانیم این جا اصل را جاری کنیم. اگر شک کردیم که هند، قرشیه هست یا نیست، اصل جاری می کنیم و می گوییم هند نبوده است و طبعاً قرشیه هم نبوده است پس الان هم که هست قرشیه نیست.

تطبیق جریان استصحاب عدم ازلی در مثال لحم مطروحه:

در مساله ی اصالت عدم تزکیه در لحوم هم همین طور است. این را هم در رسائل خوانده اید. مثلاً یک لحم مطروحه ای هست که شما نمی دانید مزگی است یا نیست؟ آن جا بحثی هست که تزکیه، وجودی است یا عدمی؟ و آیا هر لحمی یقبل التزکیة أم لا؟ اگر کسی گفت هر لحمی قابل تزکیه است إلا ما خرج بالدلیل - یعنی باز هم باید عام و خاص شما درست باشد - مثلاً یک چیزی کلب یا خنزیر باشد. خب دیگر کلب و خنزیر قبول تزکیه نمی کنند. اگر کسی در این بحث چنین چیزی

بگوید مثل همین مثال مرأه ی قرشیه می شود. قانون عامی درست می شود که "کل لحم یقبل التزکیة إلا الکلب و الخنزیر". آن موقع شک می کنید که آیا این لحم، از مصادیق استثناء است یا نیست؟ مزگی است یا نیست؟ آن موقع باز هم همین طور است و می توانید بگویید این لحم، نبوده است و طبعاً کلب هم نبوده است لذا حالا هم که هست، کلب نیست. آن موقع بنا بر این که آن قانون "کل لحم یقبل التزکیة" را قبول کنید و قبول کنید که استصحاب این جا جاری است و وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه را داریم، آن موقع مشکلمان حل است و فتوی می دهیم که این لحم مزگی است. می خواهیم بگوییم خیلی جاها این حالت پیش می آید.

تطبیق جریان استصحاب عدم ازلی در موارد شک در تقدم و تأخر:

کما این که در موارد شک در تقدم و تأخر هم این حالت را داریم. شما یک دفعه شک در این دارید که یک چیزی آیا حادث شده است یا نشده است؟ می گوئید اصل، عدم حدوث است. این هیچ مشکلی ندارد. اصالت عدم حدوث حادث، مشکل ندارد. اما یک دفعه یک چیزی حادث است اما شما نمی دانید کی حادث شده است. این یکی اول حادث شده است یا آن یکی اول حادث شده است؟ خیلی وقت ها این ها در فقه ثمره دارد. مثلاً دو نفر فوت کرده اند ولی شما نمی دانید فوت این آقا مقدم است یا فوت آن آقا مقدم است تا مساله ی ارث را حل کنید. نمی دانید وارث کیست و مورث کیست. اگر زید اول فوت کرده باشد و بعد عمرو فوت کرده باشد یک طور می شود. اگر عمرو اول فوت کرده باشد و بعد زید فوت کرده باشد طور دیگری می شود. خیلی وقت ها پیش می آید.

مثلاً تصادفی رخ داده و پدر و پسر هم با هم بوده اند. باز همین حالت پیش می آید. شما در خیلی از این موارد که می خواهید حالت سابقه را عدمی کنید و حالت لاحق را وجودی کنید، این قانون در فقه پیش می آید. آیا شما می توانید استصحاب را در این موارد درست کنید؟ چطور درست می کنید؟ این طوری که حالت سابقه، سلب تحصیلی باشد و حالت لاحق، ایجاب عدولی باشد.

این یکی از جاهای خیلی مهم است. البته اگر بعداً به استصحاب رسیدیم، می بینید که این جا از مواردی است که محقق خوئی، فرمایشاتشان یک طور نیست. یک جا گفته است می شود و یک جا گفته است نمی شود. خود آخوند هم این جا حرف هایش مردد است که خود آقای خوئی هم به ایشان اعتراض کرده است و گفته شما در بحث مرأه ی قرشیه گفته اید می شود و در جای دیگر گفته اید نمی شود!

خلاصه ی حرف این است که آیا شما می توانید با عدم ازلی کار کنید؟ یعنی بگویید این شیء در ازل نبوده است پس این وصف را هم نداشته است و لذا حالا هم که هست این وصف را ندارد. مثلاً این موت نبوده است و مقدم هم نبوده است لذا حالا هم که هست مقدم نیست. یا این مرأه نبوده است و قرشیه هم نبوده است و حالا هم که هست قرشیه نیست. یا این لحم نبوده است و کلب و خنزیر هم نبوده است و حالا هم که هست، کلب و خنزیر نیست. اگر بشود این استصحاب را در این موارد درست کرد، یک بحث بسیار ثمره داری در خیلی از جاهاست.

حالا در بحث خودمان - در ماء متمم - حالت سابق، عدم ازلی نیست. می گوئید در صدر اسلام این ماء حکمی نداشته است. آقای خوئی راست می گوید. برای این ماء، جعلی صورت نگرفته است.

انحصار حالت سابقه ی عدمی معاظاة در عدم ازلی:

اما این مساله در جایی مثل معاظاة مشکل دارد. چون فرض شما بر این است که معاظاة اساس تمدن است. یعنی بشر از ابتداء با معاظاة کار کرده است. آیا می توانید برایش حالتی درست کنید که بوده باشد ولی حکم ملکیت در آن نداشته باشد؟ بله! می شود اما از باب نبود بشریت و نبود مدنیت. می شود حالت سابقه را این طوری درست کنید که اصلا چنین چیزی نبوده است. لذا این حکم هم نبوده است. معاظاة نبوده است و این حکم هم نبوده است. عدم ازلی می شود. اگر این طوری شد آن موقع اقل و اکثر قابل تصویر است. شما می توانید بگویید این حکم برای این شیء نبوده است منتهی از باب نبودن تمدن و انسان. حالا هم که مدنیت به وجود آمده، شک می کنم که این ملک وجود دارد یا ندارد؟ می گوید اصل، عدم آن است.

اقل و اکثر در معاظاة این طوری می شود که فی المثل این تعاطی صورت گرفته است. ما ملکیتی برای این شیء مورد تعاطی داریم. نمی دانم این ملکیت، قبل از رجوع است که اقل می شود یا بعد از رجوع هم هست که اکثر می شود. می گویم این ملکیت از اول نبوده است لذا حالت ملکیت بعد از رجوع هم نبوده است. الان هم کماکان نیست. استصحاب عدم می کنم. این را می توانم درست کنم و بگویم عدم جعل ملکیت برای این شیء، حالت سابقه دارد و متیقنی که از این عدم خارج شده است ملکیت قبل از رجوع است. اکثر آن که ملکیت بعد از رجوع است، مشکوک است. وقتی شک در بقاء می کنم می گویم اصل، عدم آن است.

خب این در مساله ی معاطاة مقداری مؤونه دارد. راهش، عدم ازلی است. برای محقق خوئی که مساله ی عدم ازلی را قائل است اشکالی ندارد. البته عرض کردم که عبارات محقق خوئی این جا مختلف است. منتهی بحثش خیلی طول می کشد. ولی اجمالا اگر کسی قاطعانه گفت در قضیه ی متیقنه و مشکوکه می شود این کار را کرد و با عدم ازلی می شود کار کرد، آن موقع می تواند بگوید که در معاطاة، عدم، عدم ازلی است.

امام هم با دقت ذیل کلام فاضل نراقی گفته است که این از طریق عدم ازلی است و گفته اند که این فرمایشات، فرمایشات استاد ما محقق حائری است و اول کسی که اشکال گرفته است محقق حائری است.

در شبهه ی موضوعیه که قطعا عدم ازلی است. در شبهه ی حکمیه در مثل ماء متمم، عدم ازلی در کار نیست اما در مثل معاطاة محتاج عدم ازلی است. مثلا شما می گوئید مولی جلوس قبل از زوال را واجب می کند. برای جلوس بعد از زوال چه؟ می گوئید این جلوس سابقا اصلا واجب نبوده است. اصلا جلوسی نبوده است که واجب باشد. نبوده و واجب هم نبوده است. لذا از این عدم وجوب، جلوس قبل از زوال خارج شده است و در اکثر، جلوس مقید به بعد از زوال نبوده است کماکان هم نیست. منتهی از طریق عدم ازلی.

خلاصه ی مباحث گذشته:

پس خلاصه ی بحث ما با محقق خوئی، این می شود که:

اولاً: شبهه ی نراقی آن چیزی نیست که شما می گوئید. یعنی بحث نراقی این نیست که زمان مفرد یا ظرف است. اصلاً نراقی این حرف ها را نزده است بلکه گفته است هر وقت استصحاب وجودی جاری بود - که در فضای ظرفیت زمان جاری است - معارضه وجود دارد. اصلاً نخواسته بگوید که زمان همیشه قید است. إن شاء الله این را در اصول بحث می کنیم.

ثانیاً: اگر هم این بحث بخواهد جاری باشد، تعارضی در کار نیست چون موضوع متفاوت است. هیچ اشکالی ندارد که مطلق جلوس یک حکم داشته باشد و جلوس مقید به بعد از زوال یک حکم دیگری داشته باشد یا مطلق ماء یک حکم داشته باشد و ماء مقید به کثرت یک حکم دیگری داشته باشد. وقتی موضوع متعدد است، تعارضی وجود ندارد مگر این که ما اطلاق را یک طور دیگری معنا کنیم که خود شما به چنین چیزی قائل نیستید.

ثالثاً: شما که می خواهید این مساله را درست کنید، در مثل ماء متمم می توانید این کار را بکنید اما در مثل معاطاة باید مبنای حجیت استصحاب در اعدام ازلیه را از شما قبول کنند. مشهور این را از شما قبول ندارند.

عرفی نبودن وحدت موضوع در استصحاب اعدام ازلیه:

مشهور می گوید وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه، خیلی عقلی است. یعنی این که بگوییم این مستصحب از باب سلب تحصیلی و سالبه ی به انتفاء موضوع نبوده است را حتی فلاسفه هم گاهی اوقات به سختی تصویر می کنند. کدام عرف این را می فهمد که حالت سلب تحصیلی و عدم محمولی اش، از باب انتفاء موضوع درست باشد و بعد از باب انتفاء محمولش، حالت سابقه بشود؟! واقعا عرف وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه در سالبه ی به انتفاء موضوع و سالبه ی به انتفاء محمول را نمی فهمد. ما می خواهیم بگوییم که نقض، عرفی است. این جا دید عقلی نداریم.

این جا هم حق با محقق نائینی است. محقق نائینی این جا به آخوند اشکال گرفته است. آقای خوئی هم عرض کردم که دو جور حرف زده اند. یک جا گفته اند می شود و یک جا گفته اند نمی شود. تفکیک بین عدم محمولی و عدم نعتی، و این که این دو تا یکی باشند، به لحاظ عرفی مشکل است. لذا در مثل معاطاة که فرض بر این است که قوام تمدن بر همین معاطاة بوده است، فرض عدم سابق محل اشکال است إلا از باب عدم ازلی. اگر کسی عدم ازلی را از شما قبول کند، که هیچ! اما اگر قبول نکرد، مجبور هستید در مورد معاطاة بگویید حتی اگر آن دو مرحله ی قبلی درست شود، باز هم استصحاب عدمی از باب عدم وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه تام نیست. این که محقق خوئی می گوید ارکان استصحاب تمام است درست نیست. آن جا که ارکانش بدون عدم ازلی تمام است، تام است اما آن جا که مساله به عدم ازلی بر می گردد، تمام بودن ارکان استصحاب محل اشکال است.

مرحله ی اول بحث ما تمام شد. ما نتیجه گرفتیم که در معاطاة می توانیم استصحاب وجودی داشته باشیم. این استصحاب وجودی، معارض هم ندارد. حتی با قبول مساله ی جعل، در معاطاة معارض ندارد. حالا می خواهیم استصحاب کنیم. یعنی معاطاتی صورت گرفت و ملکیتی برای شما جعل شد حالا که رجوع اتفاق افتاده است می خواهیم بقاء ملکیت را استصحاب کنیم. سوال این است که این استصحاب، شخصی است یا کلی؟ فردا عبارات شیخ را خواهیم خواند. شیخ گفته است استصحاب شخصی است و بعضی اشکال کرده اند که استصحاب نمی تواند شخصی باشد. با قبول جریان استصحاب وجودی و عدم تعارضش با استصحاب عدمی، قضیه ی متیقنه این طوری می شود که این ملک محقق شده است و قبل الرجوع و بعد الرجوع از حالات هستند. رجوع و عدم رجوع از حالات هستند. می خواهیم استصحاب کنیم. استصحابی که می خواهیم درست کنیم آیا شخصی است یا کلی؟ اگر شخصی باشد که هیچ! اگر کلی باشد آیا از آن اقسام استصحاب کلی است که قائل به جریانش هستیم؟

پس بحث فردای ما، بررسی فرمایش شیخ در مساله ی استصحاب شخصی و کلی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.